



مطالعه «اصل جایگزینی» افعال در بافت آیات قرآنی*

رضا امانی

استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

یسرا شادمان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب

چکیده:

با بررسی برخی از آیات قرآن کریم می‌توان جایگزینی هر یک از فعل‌های ماضی، مضارع و امر را به جای دیگری دید. در برخورد با این پدیده صرفی - بلاغی، برخی از صاحب‌نظران، وجود و در واقع عطف فعل مغایر به دیگر افعال موجود در کلام را جایز می‌دانند. برخی دیگر نیز به تأویل فعل جایگزین شده می‌پردازند تا با دیگر افعال موجود در کلام همسو و مطابق گردد. اما به نظر می‌رسد به کارگیری فعلی که با زمان دیگر افعال مورد استفاده در آیه یا مجموع سخن مطابقت ندارد، دارای نکته و دلالتی بلاغی است. از آن جمله جمع میان دو معنا و دلالت صرفی و دلالت سیاقی فعل، تأکید بر وقوع فعل جایگزین شده، و یا تصویرسازی فعل در زمان حال و دیگر اغراض بلاغی که سعی شده در این مقاله بدان‌ها پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها:

قرآن کریم / اصل جایگزینی / دلالت صرفی / دلالت سیاقی / معنا

مقدمه (طرح مسأله)

منظور از «اصل جانشینی» افعال در سیاق قرآنی، استفاده از یک صیغه (ماضی، مضارع یا امر) به جای صیغه دیگر است. این پدیده یکی از برجسته‌ترین پدیده‌ها و ویژگی‌های ساختاری و تعبیری قرآن کریم به شمار می‌آید؛ به طوری که در موارد بسیاری استعمال افعال، مغایر با سیاق مذکور - در ماقبل یا مابعد فعل - می‌باشد؛ مانند به‌کارگیری فعل ماضی به جای فعل مضارع یا بالعکس. همین‌طور به‌کارگیری فعل ماضی یا مضارع به جای فعل امر و دیگر حالات که در متن مقاله بدان‌ها اشاره خواهد شد. اما نکته قابل توجه در این فرایند جانشینی، وجود نکات بیانی و اهداف بلاغی است که در نهایت، به کشف جنبه‌ای از وجوه اعجاز بیانی قرآن کریم می‌انجامد و از این ره‌آورد، معانی دلالات بسیار دقیق و لطیفی به مخاطب منتقل می‌گردد.

از این‌رو در تحقیق حاضر تلاش شده است تا به بیان دلالت صرفی افعال بدون در نظر گرفتن سیاق و بافت آیات اکتفا نشود، بلکه با بررسی صورت‌های مختلف جانشینی افعال در نمونه‌های مختلف قرآنی، با توجه به بافت موجود در آنها، به اسرار و رموز نهفته در این امر پرداخته شود و تحلیلی بلاغی از آن ارائه گردد.

لازم به یادآوری است که امروزه در نقد ادبی جدید و مطالعات زبان‌شناسی، از این پدیده با تعبیری همچون «هنجارشکنی»، «هنجارگریزی»، «نُرم‌گریزی» و «آشنایی زدایی» یاد می‌شود. بر اساس این پدیده زیباشناختی، ادبیات صاحب اثر ادبی با زدودن زنگار عادت، ادراک حسی مخاطب را دوباره سامان داده و در این مسیر، قاعده‌های آشنا و ساختارهای به ظاهر ماندگار واقعیت را دگرگون می‌کند (احمدی، ۱۳۷۴)، و موجب نگاه افراد به پدیده‌ها خارج از زمینه معمولی طبیعی‌شان می‌شود، تا در نهایت نگاهی نو و تازه در مخاطب ایجاد کند.

اما نگارندگان مقاله اصطلاح «اصل جایگزینی» را برای این پدیده مورد استفاده و پیشنهاد قرار داده‌اند؛ چرا که فرایند جایگزینی که در سطوح مختلف اسم، فعل و حرف و در ساختارهای گوناگون معجمی، صرفی، نحوی، آوایی و بلاغی مطرح است، به عنوان یکی از اصول ثابت و شیوه‌های بیانی شناخته شده در یک متن ادبی به ایفای نقش می‌پردازد.

این مسأله خود تحت مجموعه‌ای به عنوان «برجسته سازی» وارد می‌شود که در مقابل فرایند خودکاری (کاربرد معمول زبان) قرار دارد. در برجسته سازی، به‌کارگیری زبان به‌گونه‌ای است که شیوه بیان، جلب نظر می‌کند (صفوی، ۳۳۶)، و بر تخطی ادیب از قواعد و قراردادهای زبانی است. البته در به‌کارگیری این فن و شگرد ادبی، ادیب باید دو اصل رسانگی (بلاغت و رسایی معنا) و جمال شناسی (زیبا شناختی) را رعایت نماید (شفیعی کدکنی، ۱۳) تا فرایند ارتباط و انتقال معنا دچار اختلال نشده و برجسته سازی قابل تعبیر باشد.

در میان آثار دانشمندان قدیم به ویژه در میان اهل بلاغت، و همین طور برخی از مفسرین نیز به این موضوع، البته به طور مختصر و پراکنده پرداخته شده است، که می‌توان برجسته‌ترین نوع آن را در موضوع «التفات» دید. اما «اصل جایگزینی» را می‌توان اصطلاحی عام تلقی نمود که دربردارنده تمام وجوه جانشینی در افعال، حروف، ترکیب‌ها و تصاویر است. اما در تحقیق حاضر تنها به اصل جانشینی افعال و تأثیر بلاغی آن در آیات قرآنی پرداخته شده است که از جمله مهم‌ترین نکات و تأثیرات افعال، می‌توان به جمع میان دو معنا و دلالت صرفی فعل (زمان فعل مذکور) و معنا و دلالت سیاقی فعل (زمان مورد نظر فعل)، و نیز تأکید بر وقوع آن فعل در زمان مورد نظر اشاره نمود.

همچنین به نظر می‌رسد این تغییر و تصریف در زمان‌بندی افعال، به ویژه به هنگام سخن از قیامت و احوال آن، ناشی از نگاهی مادی و دنیوی به مقوله زمان در قرآن باشد؛ چرا که در مورد خداوند و افعال او، زمان‌بندی و قید زمان و یا مکان مفهومی ندارد و نمی‌تواند برای او محدودیت‌ساز باشد، بلکه قرآن کریم با چنین تعبیراتی، در پی اهدافی همچون رهاسازی انسان از زندان زمان و تصویرسازی نزدیک و ملموس از احوال آخرت است. همچنان‌که در وجود «نسبیت زمان» در قرآن کریم، شواهد و ادله دیگری وجود دارد؛ همچون آیات مبارکه ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ (حج/۴۷) و ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾ و ﴿نَرَاهُ قَرِيبًا﴾ (معارج/۵-۶)، و یا در داستان اصحاب کهف ﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ (کهف/۱۹)؛ حال آنکه ایشان سیصدونه سال در غار خفته بودند. بدین‌رو قرآن کریم می‌خواهد ما انسان‌ها عینک دوربین و خاک خورده اهل زمین را از دیدگان

برداریم؛ عینکی که با آن قیامت را بسیار دور می‌بینیم (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً) و جای آن به دیدگاه قرآن مجهز شویم که با آن، زمان قیامت و برانگیخته شدن و برپایی بهشت و دوزخ بسیار نزدیک است (و نراه قریباً).

۱. زمان‌بندی افعال در زبان عربی

علمای علم صرف و نحو از ابتدای تدوین کتاب‌های دستور زبان عربی (صرف و نحو)، فعل را از نظر زمان به سه دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- «فعل ماضی»، که به زمانی پیش از زمان گفت‌وگو و تکلم (زمان حاضر) دلالت دارد. ۲- «فعل مضارع»، که بر زمان گفت‌وگو، یعنی زمان حال و نیز زمان پس از آن، یعنی آینده دلالت دارد. ۳- «فعل امر»، که زمان آن بر آینده دلالت می‌کند. (زجاجی، ۵۲/۵۳)

از این تقسیم‌بندی برمی‌آید که زمان «فعل» در زبان عربی بر گذشته، حاضر و آینده تقسیم می‌شود. «سیبویه» در این باره می‌گوید:

«فعل همچون اسم، بر عمل و رخدادی دلالت می‌کند و بر زمان انجام کاری در زمان گذشته و یا زمان حاضر و یا آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، بنا شده است.» (سیبویه، ۱/۱۲)

اما برخی از محققین معاصر این انتقاد را بر گذشتگان مطرح می‌سازند که آنها در تعیین زمان فعل، بر صیغه فعل تکیه کرده‌اند و سیاق و بافت کلامی را که فعل در آن به کار رفته، در نظر نگرفته‌اند. به عقیده این دسته از محققین، افعال تنها صیغه‌ها و الفاظی هستند که بر زمانی نامشخص که جزئی از معنای صیغه است، دلالت دارند و نه بر زمانی معین و خاص. در واقع تنها سیاق و قراین لفظی و حالی است که زمان مشخص فعل را تعیین می‌کند. (ساقی، ۲۳۲/)

بر همین اساس، این گروه از محققین زمان فعل را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- زمان صرفی؛ که همان زمانی است که فعل به تنهایی و خارج از سیاق بدان دلالت دارد.

۲- زمان نحوی؛ یا زمان سیاقی و ترکیبی که قرینه‌های لفظی و حالی تعیین‌کننده آن است. زمان نحوی در واقع همان معنای فعل در سیاق کلام می‌باشد. (حسان، ۲۴۰/؛ هنداوای، ۵۰/؛ ساقی، ۲۳۵/۲۳۶)

از این رو در این دیدگاه، فعل در زبان عربی خالی از زمان است و به تنهایی بر زمان خاصی دلالت ندارد، بلکه هنگامی که در ترکیب با دیگر کلمات - به ویژه افعال پیش از خود - در عبارتی قرار می‌گیرد، بر زمانی برخاسته از آن ترکیب دلالت می‌کند. به همین خاطر اسناد زمان به فعل امری اشتباه است؛ چرا که زمان به وسیله سیاق عبارات و قراین لفظی و حالی موجود در کلام حاصل می‌شود. (مطلبی، ۸۲)

امروزه زبان شناسان معاصر نیز چنین دیدگاهی را نسبت به مقوله زمانبندی افعال دارند. از نگاه ایشان، افعال دارای دو زمان دستوری و واقعی می‌باشند. برای توصیف معنای زمان دستوری، زبان شناسان به نمونه خاصی از قیاس مکان - زمان به نام «خط زمان» استناد می‌کنند. خط زمان، خط یا مجموعه منظمی از نقاط است که هر دو سر آن نامحدود است. این خط به سه بخش گذشته، حال و آینده تقسیم می‌شود. در کاربرد متعارف اصطلاح «زمان» در زبان شناسی، متعلق به حوزه دستور است.

از سوی دیگر امروزه این نکته مقبولیت عام یافته که زمان فقط به یک لحظه اشاره ندارد، بلکه بر اشاره‌گری زمانی نیز دلالت می‌کند. به دیگر سخن، زمان به لحظه‌ای از زمان اشاره می‌کند که با در نظر گرفتن لحظه سخن گفتن تعیین می‌شود (کرد زعفرانلو، ۵۰/۵۱) و این در حقیقت همان «معنای واقعی» زمان افعال است.

اما در نظر نگارندگان مقاله، این گونه نگاه به زمان فعل صحیح نمی‌باشد، بلکه به نظر می‌رسد زمان صرفی و زمان نحوی و یا به تعبیر زبان شناسان معاصر، «زمان دستوری» و «زمان واقعی» فعل دائماً با یکدیگر ارتباطی ناگسستنی دارند. همچنان که صیغه صرفی فعل خالی از زمان نیست، سیاق و ترکیب کلام نیز زمانی را بر زمان صرفی فعل می‌افزاید. از این رو در این حالت فعل هم‌زمان دارای دلالت هر دو زمان صرفی و نحوی و یا دستوری و واقعی است و دلالت بر زمان هر یک از آن دو، موجب ابطال دلالت دیگری نمی‌گردد، بلکه معنای سومی را که برگرفته از دو معنای پیشین است، تداعی می‌کند.

به عنوان نمونه می‌توان به فعل «أتی» در آیه مبارکه ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ (نحل/۱) اشاره کرد، که بر اساس صیغه صرفی بر زمان «گذشته مطلق» دلالت دارد؛ یعنی در زمان گذشته اتفاق افتاده و به پایان رسیده است. در صورتی که با توجه به

سیاق عبارات، زمانی متفاوت با زمان صرفی خود را افاده می‌کند که دلالت بر زمان آینده است؛ چرا که قرینه لفظی «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» در سیاق نحوی و ترکیبی موجود، نشانگر آن است که فعل «أَتَى» هنوز به وقوع نپیوسته است.

از این رو به‌رغم اینکه فعل «أَتَى» از نظر صیغه و زمان صرفی بر زمان گذشته، و از نظر بافت و سیاق کلام بر زمان آینده دلالت دارد، اما برخلاف نظر برخی از صاحب‌نظران، هیچ یک از آن دو دلالت را نادیده نمی‌گیریم، چرا که اگر منظور تنها دلالت سیاقی فعل بود، قطعاً از تعبیر «سیأتی أمر الله» استفاده می‌شد. در عین حال با توجه به سیاق و قرینه موجود نمی‌توان پذیرفت که فعل «أَتَى» بر زمان گذشته‌ای دلالت دارد که به وقوع پیوسته و پایان یافته است، بلکه می‌بایست به جمع میان دو دلالت صرفی و سیاقی در فعل «أَتَى» قائل شد؛ چرا که منظور از به‌کارگیری فعل «أَتَى» در زمان آینده‌ای که متضمن دلالت فعل ماضی نیز می‌باشد، همان «قطعیت» و «حتمیت» وقوع فعل است. گویی که مقصود آیه، بیان وقوع حتمی و قطعی عبارت «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» در زمان آینده است. یعنی «الأمر الموعود به بمنزلة الآتی المتحقق من حیث إنه واجب الوقوع» (بیضاوی، ۲۱۹/۳). به طوری که در قطعیت، همچون فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده و نمی‌توان به وقوع آن شک داشت.

این ترفند زبانی و کلامی را می‌توان به وفور در سیاق و بافت آیات قرآنی مشاهده نمود، به طوری که زمان فعل از روند و سیر طبیعی و معمول موجود در کلام خارج، و به صیغه و زمان دیگری بیان می‌شود. مانند تعبیر از اتفاقی که در گذشته صورت پذیرفته و پایان یافته است، به وسیله فعل مضارع. و یا به‌کارگیری فعل ماضی جهت تعبیر از عملی که در آینده اتفاق خواهد افتاد. چنین تغییر و تحولات و جانمایی‌ها و خروج از روند معمول کلام، ذهن را به سوی سؤال از انگیزه و هدف قرآن کریم از این پدیده صرفی - بلاغی سوق می‌دهد.

در حقیقت این دوگانگی و تعارض در سطح «روساخت» افعال، ما را به چالش و در نهایت تعامل با متن، با هدف رسیدن به «ژرف ساخت» آن هدایت می‌کند. به بیان دیگر، بدیهی است که هر گونه تغییر و تحول در «روساخت» یک متن ادبی نشان از تغییر در «ژرف ساخت» آن دارد و راهنمایی است جهت هدایت خواننده

به سوی آن تغییر و تحول در معنا و ژرف ساخت سخن؛ چرا که واژگان و عبارات، قالب و نمود ظاهری و مادی معنا و اندیشه صاحب سخن است.

«ابن اثیر» در خصوص اصل جایگزینی افعال و بلاغت آن چنین می‌گوید:
 «بدان که قطعاً در تغییر و دگرگونی واژگان از صیغه‌ای به صیغه دیگر، ویژگی و غرض خاصی نهفته که موجب این جایگزینی و جابه‌جایی شده است. و جز عالم به فصاحت و بلاغت و آگاه از اسرار و رموز آن، کسی بدان راه نبرد. این شیوه سخن را در هر کلامی نتوان یافت؛ چرا که یکی از دشوارترین و دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین فنون علم بیان است.» (ابن اثیر، ۲/۱۹۳-۱۹۴)

البته لازم به ذکر است که پاره‌ای از افعال در قرآن خالی از زمان می‌باشند. مانند «کان» در آیاتی که بیانگر صفات خداوندی می‌باشد. در واقع فعل «کان» در چنین تعبیری به صفات الهی معنای ازلیت می‌بخشد؛ یعنی خداوند از ازل چنین بوده است و زمان در آن ملحوظ نیست (قرشی، ۶/۱۶۹) و اصولاً فرایند جایگزینی در چنین حالتی رخ نداده است. اما در این تحقیق تلاش شده تا به حالات مختلف جانشینی افعال در آیات قرآنی پرداخته شود و با توجه به سیاق آیات، پرده از راز این جابه‌جایی‌ها و جایگزینی‌ها برداشته شود.

۲. حالات جانشینی افعال در آیات قرآنی

در بررسی آیات قرآنی می‌توان شش حالت در تغییر و جانشینی افعال مشاهده نمود.

- ۱- جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع
- ۲- جایگزینی فعل ماضی به جای فعل امر
- ۳- جایگزینی فعل مضارع به جای فعل ماضی
- ۴- جایگزینی فعل مضارع به جای فعل امر
- ۵- جایگزینی فعل امر به جای فعل ماضی
- ۶- جایگزینی فعل امر به جای فعل مضارع

حالت اول: جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع

در این حالت فعل ماضی جایگزین فعل مضارع می‌گردد. نحوین در مقابل چنین ساختار و جایگزینی دو دیدگاه دارند. برخی عطف فعل ماضی بر فعل

مضارع را به طور مطلق جایز و بلا مانع می‌دانند. از جمله «رضی الدین استرآبادی» که در کتاب خود «شرح کافیه» می‌گوید:

«برخلاف عقیده عده‌ای، فعل ماضی بر فعل مضارع و بر عکس (مضارع بر ماضی) عطف می‌شود. مانند آیه مبارکه ﴿وَالَّذِينَ يَمَسُّونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (اعراف/۱۷۰) و همین طور آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ﴾ (حج/۲۵)». (استرآبادی، ۸۷/۳)

گروه دوم از نحویان در چنین حالتی به تأویل فعل ماضی می‌پردازند تا با فعل مضارع و سیاق عبارات هماهنگ و همسو شود. از جمله «سیوطی» که شرح صحت عطف ماضی بر مضارع یا عکس آن را «اتحاد در تأویل» می‌داند. بدین صورت که فعل ماضی در معنا بر آینده دلالت کند تا بتوان آن را به مضارع عطف نمود. یا اینکه فعل مضارع بر گذشته دلالت داشته باشد تا عطف آن بر ماضی صحیح باشد. وی همچنین همین مطلب را از «سهیلی» نقل می‌کند که عطف بین فعل و اسم که شبه فعل نباشد، و عطف دو فعل که در دلالت بر زمان اختلاف داشته باشند، جایز نیست. (سیوطی، ۲۷۱/۵)

علاوه بر «سیوطی» و «سهیلی» که قائل به تأویل یکی از فعل‌های ماضی یا مضارع جهت صحت عطف آیات مبارکه بودند، می‌توان به «ابوحیان اندلسی»، «فراء» و «ابوالقاء عکبری» نیز اشاره نمود. مانند ﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أُحْدَابًا﴾ و ﴿عُرْضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا﴾ (کهف/۴۷-۴۸)؛ یعنی «و نحشرهم و يعرضون» (ابوحیان اندلسی، ۱۶۷/۷). و همچنین آیه مبارکه ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (شعراء/۴)؛ یعنی «فتظل». (فراء، ۲۷۶/۲؛ عکبری، ۲۸۷/۱؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۰/۸)

اما به نظر نگارندگان، تأویل یکی از افعال به زمان فعل دیگر تنها توجیه و تعلیلی نحوی دارد تا بتوان عطف ماضی بر مضارع یا مضارع بر ماضی را صحیح دانست. و به طور قطع و یقین، قرآن کریم از جایگزینی هر یک از زمان‌های فعل به جای دیگری، نکته و معنای خاصی را قصد نموده است. در غیر این صورت، مثلاً در آیه ۴ سوره شعراء، عبارت موجود به صورت «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً

فَتَظَلُّ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» نازل می‌شد. و یا آیات ۴۷ و ۴۸ سوره کهف به شکل «و یوم نَسِیر ... و نَحْشَرَهُمْ ... و یَعْرُضُونَ» بیان می‌شدند.

بنابراین می‌توان گفت که در حقیقت نیازی به تأویل یکی از فعل‌ها به زمان فعل دیگری نیست، و یا حداقل اینکه این تأویل تنها گام نخستین در پی بردن به معنا و مقصود «جایگزینی» فعل است و بی‌تردید نکته‌ای بلاغی در ورای این تغییر وجود دارد که از دقت در سیاق و بافت کلام می‌توان به آن دست یافت. به عنوان نمونه در آیه مبارکه ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَّهٍ دَاخِرِينَ﴾ (نمل/۸۷).

در این آیه شریفه از فعل مضارع به فعل ماضی عدول شده است، به طوری که فعل ماضی «فَنَزَعُ» جایگزین فعل مضارع «یَفْرَعُ» گشته، در حالی که بنا بر مقتضای ظاهر آیه، می‌بایست از فعل «یَفْرَعُ» استفاده می‌شد؛ چرا که این فعل دلالت بر امری دارد که هنوز اتفاق نیفتاده است، بلکه متعلق به زمانی در آینده، یعنی روز قیامت دارد. تغییر زمان فعل و جایگزینی ماضی به جای مضارع در بافت این آیه، همچون وقوع فعل ماضی، بر سرعت تحقق فعل در آینده دلالت دارد. گویی قرآن کریم در این آیه از حادثه‌ای صحبت می‌کند که در زمان گذشته به وقوع پیوسته است (زمخشری، ۳۸۶/۳). علاوه بر این می‌توان گفت که علاوه بر سرعت وقوع فعل، این تغییر و جایگزینی بر بعث و نشور (حشر و رخداد روز قیامت) نیز تأکید دارد. «ابن اثیر» در شرح این آیه چنین می‌گوید:

«فایده خبر از آینده با فعل ماضی این است که هرگاه حادثه‌ای که هنوز اتفاق نیفتاده و در آینده رخ خواهد داد، به وسیله فعل ماضی بیان شود، در واقع وقوع آن فعل بسی مؤکدتر و چنین بیانی بسیار بلیغ‌تر است؛ چرا که فعل ماضی بر امری دلالت دارد که اتفاق افتاده و حاصل شده است. این نوع ساختار زمانی به کار برده می‌شود که وجود آن فعل در آینده بسیار با عظمت و باشکوه باشد.» (ابن اثیر، ۱۹۸/۲)

فعل مضارع «يُنْفَخُ» نیز بر تصویرسازی حادثه‌ای (روز قیامت) در زمان حال دلالت دارد که در آینده اتفاق خواهد افتاد. به طوری که گویی این تصویر هم اکنون در مقابل دیدگان نظاره‌کنندگان است. از این رو همان گونه که در حالت سوم

بیان خواهد شد که گاهی فعل مضارع جایگزین فعل ماضی می‌گردد تا فعلی را که در گذشته اتفاق افتاده و پایان پذیرفته است، برای مخاطبان در زمان حال به تصویر بکشد؛ در این آیه نیز فعل مضارع، فعلی را که در آینده اتفاق خواهد افتاد، در زمان حال تصویرسازی کرده است.

بنابراین در این آیه شریفه با دو فعل مضارع «يُنْفَخُ» و ماضی «فَزِعَ» روبه‌رو هستیم که هر دو جهت اخبار از آینده به کار گرفته شده‌اند، اما دلالت و بلاغت آن دو با یکدیگر تفاوت دارد. فعل مضارع «يُنْفَخُ» جهت تصویرسازی فعلی که در آینده اتفاق خواهد افتاد، در زمان حال استفاد شده و فعل ماضی «فَزِعَ» بر تحقق وقوع آن فعل در آینده تأکید دارد.

مثال دیگر در این خصوص آیات مبارکه ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنِ مُبِیْنٍ* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیْدٍ* یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بَسَّ الْوَرْدَ الْمَوْرُودُ﴾ (هود/۹۶-۹۸) می‌باشد. در بافت این آیات شاهد تحول از فعل مضارع «یَقْدُمُ» به فعل ماضی «أَوْرَدَهُمُ» می‌باشیم که اگر مطابق با مقتضای ظاهر آیه بیان می‌گشت، عبارت به شکل «سِیَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَ سِیُورِدُهُمُ النَّارَ» در می‌آمد. چرا که در این آیه سخن از امری است که در زمان آینده، یعنی روز قیامت اتفاق خواهد افتاد. از این رو جایگزینی فعل ماضی «أورد» به جای فعل مضارع «یورد» علاوه بر اینکه بیانگر قطعیت و تأکید وقوع فعل در آینده می‌باشد، به خاطر همراه بودن با حرف عطف «فاء»، بر سرعت فعل، یعنی «وارد ساختن آنها در آتش جهنم» نیز دلالت می‌کند که در آن نوعی تهدید و ایجاد ترس و وحشت نیز نهفته است. حتی می‌توان این دلالت و معنا را نیز بر نکات مذکور افزود که تعبیر از مضارع به ماضی در این آیه، به این مطلب اشاره دارد که فرعون نه تنها در آینده و قیامت، بلکه پیش از این و در همین دنیا نیز قوم و پیروانش را وارد آتش ساخته است. از این رو در این حالت می‌توان دلالت صرفی فعل «أورد» که بیانگر زمان گذشته است، و نیز دلالت سیاقی آن را که بر آینده دلالت دارد، برداشت نمود.

گاهی نیز جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع بر این نکته بلاغی اشاره دارد که مفهوم فعل ماضی پیش از فعل مضارع اتفاق خواهد افتاد. مانند آیه مبارکه

﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف/۴۷). در این آیه بعد از فعل مضارع «نُسَيِّرُ»، از فعل ماضی «حَشَرْنَاَهُمْ» استفاده شده است تا نشان دهد که محشور و مبعوث ساختن آنان در روز قیامت، پیش از به حرکت درآوردن کوه‌ها و بروز و ظهور زمین اتفاق خواهد افتاد تا آنان نیز شاهد و ناظر آن اتفاقات شگرف و عظیم باشند؛ گویی آیه چنین بیان شده است: «و حشرناهم قبل ذلك». (زمخشری، ۷۲۶/۲)

نمونه دیگر، آیه مبارکه ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل/۸۹) می‌باشد که در آن، سخن از برانگیختن انبیا و فرستادگان الهی جهت شهادت دادن در میان قومشان است. در این آیه توجه و عنایت خاصی به پیامبر اسلام ﷺ شده است، به طوری که «الله» تبارک و تعالی وی را شاهد بر تمام امت‌ها قرار خواهد داد (آلوسی، ۴۵۰/۷). چرا که مفهوم «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا» پیش از مفهوم «نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» به وقوع خواهد پیوست. قرینه و نشانه دیگر در توجه و عنایت خاص به پیامبر اسلام ﷺ، عدول از «غیبت» (شهِيداً) به هنگام سخن از پیامبران دیگر، به «خطاب» (جِئْنَا بِكَ) به هنگام سخن از پیامبر اسلام ﷺ است. و همین طور جایگزین سازی واژه «مجیء» به جای واژه «بعثت» که ترجیح «جئنا بک» بر «بعثنا» دلالت بر کمال توجه و عنایت به پیامبر ﷺ دارد.

این موارد علاوه بر جایگزینی فعل ماضی «جئنا بک» به جای فعل مضارع «نجیء بک»، همگی نشانگر برتری پیامبر اسلام ﷺ بر دیگر انبیای الهی است، و اینکه شهادت او به شهادت آنان فضیلت دارد. به همین دلیل پیامبر اسلام پیش از آنکه دیگر انبیا به عنوان شاهد بر قومشان برانگیخته شوند، به عنوان شاهد آورده خواهد شد (طبل، ۱۰۰/۱). بنابراین جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع در سیاق این آیه دلالت بر سبقت فعل ماضی (جئنا بک) بر فعل مضارع «نَبْعَثُ» دارد؛ یعنی «و جئنا بک شهیداً قبل أن نبعث في كل أمة شهيداً عليهم».

بنابراین همچنان که در نمونه‌های اخیر ملاحظه شد، می‌توان نتیجه گرفت در آیات بسیاری از قرآن کریم آن گاه که سخن از قیامت و اوصاف و احوال آن به

میان می‌آید، خداوند حکیم از افعال ماضی که از نظر دلالت صوری و معنای دستوری بر گذشته اشاره دارند، استفاده نموده، حال آنکه قیامت هنوز رخ نداده است. به نظر می‌رسد چنین نگاهی ناشی از تجربیات انسانی و وابسته بودن انسان به بُعد زمان و مکان باشد، در حالی که حقیقت آن است که نمی‌توان خداوند و افعال او را مقید به زمان دانست، از این رو مفاهیمی همچون زمان و مکان در خصوص خداوند و افعال او معنا ندارد.

در برخی موارد نیز فعل ماضی جایگزین فعل مضارع شده تا بر «رغبت و تمایل در وقوع آن فعل» دلالت داشته باشد. مانند آیه مبارکه ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ الدِّينُ وَالْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۱۵). در این آیه کریمه از فعل مضارع «يُنْفِقُونَ» به فعل ماضی «أَنْفَقْتُمْ» تغییر و جایگزینی رخ داده که بر اساس سیاق و بافت معمول آیه، می‌بایست به شکل «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، قُلْ مَا تَنْفِقُونَ...» می‌آمد. چرا که جواب سؤال «مَاذَا يُنْفِقُونَ» به شکل ساختار شرط آمده است، و ساختار شرط بر آینده اقتضا و دلالت دارد. به همین خاطر نیز نحویان آن را به مضارع و مستقبل تأویل می‌کنند. اما هدف و دلالت بلاغی کاربرد فعل ماضی در این آیه، هرچند که بر آینده دلالت دارد، بیان محتمل الوقوع به شکل حتمی الوقوع است (سامرائی، ۵۶/۴)؛ یعنی عمل اتفاق کردن که هنوز اتفاق نیفتاده و محتمل الوقوع است، به شکل عملی که صورت پذیرفته است و حتمی الوقوع می‌باشد، بیان شده تا در حقیقت، شدت و میزان بالای رغبت و گرایش در وقوع آن عمل (اتفاق) بیان شود.

«ابن جنی» می‌گوید:

«همچنین در عبارت «إِنْ قَمَتَ قَمْتُ» الفاظ به صورت ماضی (گذشته) بیان شده، اما در معنا بر مضارع (مستقبل) دلالت دارد. یعنی در تعبیر از معنا و مفهومی که وقوع آن محتمل و مورد تردید است، از لفظ ماضی که قطعیت و حتمیت را نشان می‌دهد، استفاده شده که گویی آن عمل اتفاق افتاده، نه اینکه مورد انتظار و محتمل باشد.» (ابن جنی، ۳/۱۰۵)

بنابراین کارکرد فعل شرط «أَنْفَقْتُمْ» که به صورت فعل ماضی آمده، ولی در معنا بر زمان آینده دلالت دارد، بیان میل و علاقه گوینده در وقوع فعل «اتفاق» و تشویق

و تحریض مخاطبان به انجام آن است، به طوری که گویی این عمل از آنان سر زده و دیر زمانی نیز از انجام آن گذشته و اکنون در آیه از آن رخداد خبر داده می‌شود. گاهی نیز بر عکس آیه قبل، جایگزینی فعل ماضی به جای فعل مضارع، بر رغبت و علاقه گوینده در عدم انجام و وقوع فعل مورد نظر و تشویق مخاطبان به دوری از آن دلالت دارد. مانند آیه مبارکه ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (لقمان/۱۲). در این آیه عدول از فعل مضارع «يَشْكُرُ» به فعل ماضی «كَفَرَ» بیانگر نفرت متکلم نسبت به وقوع فعل «كَفَرَ» و بر حذر داشتن مخاطبان از انجام آن و تشویق بر ترک آن است.

ناگفته نماند که فعل‌های مضارع «يُفْقَهُونَ» و «يَشْكُرُ» در دو آیه اخیر بر تجدد و استمرار فعل‌های «انفاق» و «شکر» و تشویق انجام پیاپی و چندین بار آنها نیز دلالت دارند. فخر رازی در تفسیر آیه ۱۲ سوره لقمان می‌نویسد:

«در این آیه از عمل «شکر» با فعل مضارع و از عمل «کفر» با فعل ماضی تعبیر شده است، هرچند که اگر فعل شرط ماضی باشد، باز در معنا بر مضارع دلالت دارد. مانند عبارات «مَنْ دَخَلَ دَارِي فَهُوَ حَرٌّ» و «مَنْ يَدْخُلُ دَارِي فَهُوَ حَرٌّ». اما باید گفت که این جایگزینی به نکته‌ای اشاره دارد و آن اینکه شایسته است «شکر» به خاطر تکرار نعمت‌های الهی در هر زمان تکرار شود. از این‌رو هر کس «شکر» به جای می‌آورد، باید همیشه بر این کار مداومت داشته باشد. و شایسته است که «کفر» قطع و پایان پذیرد. بدین خاطر هر کس کفر ورزید باید بلافاصله آن را قطع کرده و پایان دهد.» (فخر رازی، ۱۴۶/۲۵)

حالت دوم: جایگزینی فعل ماضی به جای فعل امر

مانند آیه مبارکه ﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی وَاَعْبُدُوهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَاَسْمِعِ اَنْ طَهَّرَا بَيْنِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (بقره/۱۲۵). در این آیه ابتدا از فعل ماضی «جَعَلْنَا» به فعل امر «اتَّخِذُوا» و سپس مجدداً از فعل امر به فعل ماضی «عَبَدُوا» عدول شده است:

«جَعَلْنَا» ← «اتَّخِذُوا» ← «عَبَدُوا»
 ماضی ← امر ← ماضی

از این رو فعل ماضی «جَعَلْنَا» به عنوان اصل و اساس، و فعل امر «اتَّخِذُوا» نسبت به آن، خروج از اصل و معیار به شمار می‌آید. از طرف دیگر فعل امر «اتَّخِذُوا» نسبت به فعل ماضی «عَهَدْنَا» اصل در نظر گرفته می‌شود، و سپس در فعل «عَهَدْنَا» نسبت به آن، از اصل عدول شده است.

فعل امر «اتَّخِذُوا» در این آیه و عبارات، نقطه تمرکز و عطف برای خواننده است که توجه و عنایت او را به خود جلب می‌کند. به اعتقاد زمخشری، در این عبارات یک فعل ماضی حذف شده که تقدیر آن «قلنا» می‌باشد؛ یعنی «و قلنا اتخذوا»، تا فعل «اتَّخِذُوا» از مخالفت با دیگر افعال آیه خارج شده، و نیز میان افعال موجود هماهنگی و تناسب ایجاد گردد. (زمخشری، ۱۸۵/۱)

در واقع حتی بر اساس نظر زمخشری باز فعل امر «اتَّخِذُوا» مرکز ثقل و توجه آیه خواهد بود تا خواننده در برابر آن توقف کرده و در معنای آن تأمل نماید. سپس سیاق آیه به روند پیشین خود بازگشته و فعل «عَهَدْنَا» به شکل ماضی آمده است.

حالت سوم: جایگزینی فعل مضارع به جای فعل ماضی

به کارگیری فعل مضارع به جای فعل ماضی را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: در نوع اول فعل مضارع بر عملی در گذشته دلالت می‌کند که انجام پذیرفته و پایان یافته است، و نوع دوم فعل مضارع جهت بیان عملی که در زمان حال یا آینده اتفاق می‌افتد، استعمال می‌شود. (ابن اثیر، ۱۹۴/۲)

در نوع اول که فعل مضارع بر امری دلالت دارد که در گذشته صورت گرفته است، به تصویر کشیدن و تجسم نمودن چگونگی اتفاق افتادن فعل در زمان گذشته منظور می‌باشد؛ به طوری که گویی آن عمل در حال حاضر و در مقابل دیدگان خوانندگان در حال به وقوع پیوستن است. ابن اثیر می‌گوید:

«بدان که به کارگیری فعل مضارع جهت تعبیر از عملی در گذشته، بسیار بلیغ‌تر و رساتر از به کارگیری فعل ماضی است؛ چرا که فعل مضارع زمان حال را که فعل در آن اتفاق می‌افتد، بیان داشته و آن تصویر را زنده می‌کند، گویی شنونده سخن، آن را مشاهده می‌نماید. حال آنکه فعل ماضی چنین قابلیت ندارد.»

(همان)



زمخسری نیز در تفسیر آیه مبارکه ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَسُقْنَاَهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾ (فاطر/۹)، از تعبیر «حکایت حال» در بلاغت جانشینی فعل مضارع از فعل ماضی استفاده می‌کند و می‌نویسد:

«اگر سؤال کنی چرا فعل «تُبْرِئُ» به زمان مضارع استفاده شده است، در حالی که فعل‌های قبل و بعد از آن ماضی می‌باشند، می‌گویم: دلیل این امر حکایت حالتی است که بادها ابرها را برمی‌انگیزند، تا این تصویر شگفت که بر قدرت الهی دلالت دارد، به تصویر کشیده شود.» (زمخسری، ۶۰۱/۳)

بنابراین استفاده از فعل مضارع در این حالت که خارج از روش معمول و سیاق کلام است، به ظهور دو حالت منجر می‌گردد: یکی دلالت صرفی فعل که بر زمان حال یا آینده دلالت دارد، و دیگری دلالت سیاقی فعل که اشاره به زمان گذشته می‌کند. جمع میان این دو زمان به ایجاد زمانی منجر می‌گردد که می‌توان به آن «گذشته حاضر» اطلاق نمود. این زمان همچنان که بیان شد، فعلی را که در گذشته اتفاق افتاده، به زمان حاضر می‌آورد و در مقابل دیدگان شنونده یا خواننده کلام به تصویر می‌کشد؛ گویی که آن فعل هم اکنون در حال جریان است و یا دوباره در حال وقوع و تکرار است.

«سکاکي» این نوع جایگزینی را بر اساس اقتضای سیاق و مقام، یک اصل بلاغی ثابت می‌داند و می‌گوید:

«انتقال از فعل ماضی به مضارع روشی است که بلغا به هنگام اقتضای مقام در پیش می‌گیرند.» (سکاکي، ۲۴۷/)

این روش بیان در آیات بسیاری از قرآن کریم به چشم می‌خورد که از جنبه‌های زیباشناختی کلام وحی به شمار می‌رود، به طوری که قرآن تصویری را که در اعماق تاریخ فرو رفته، فرا می‌خواند تا در مقابل دیدگان مخاطبین مشهود گردد. از جمله در آیه مبارکه ﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ (مائده/۷۰).

همچنان که ملاحظه می‌شود، در این آیه سیاق افعال بر کاربرد فعل ماضی بنا نهاده شده (أَخَذْنَا، ارْسَلْنَا، جَاءَهُمْ و کَذَّبُوا)، اما به یکباره از فعل ماضی به ویژه فعل «كَذَّبُوا»، به فعل مضارع «يَقْتُلُونَ» منتقل شده است. بنا بر سیاق آیه، می‌بایست از

تعبیر «فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا قَتَلُوا» استفاده می‌شد. این جانشینی فعل مضارع به جای فعل ماضی با هدف تصویرسازی و تجسم فعل «قتل» در اذهان و دیدگان مخاطبین صورت پذیرفته است. زمخشری در این باره می‌گوید:

«از فعل «يَقْتُلُونَ» جهت حکایت حالت گذشته استفاده شده تا شدت ناخوشایندی و کراهت «قتل» بیان، و آن حالت بسیار ناپسندیده در زمان حال نیز به تصویر کشیده شود، تا در نهایت تعجب مخاطبین را از این عمل برانگیزد. (زمخشری،

۶۶۳/۱)

همین حالت را در آیه شریفه ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره/۸۷) نیز شاهد هستیم. یعنی به جای فعل «قَتَلْتُمْ»، از فعل «تَقْتُلُونَ» استفاده شده است. موضوع این آیه نیز مانند آیه قبل، مسأله تکذیب پیامبران از سوی قوم بنی‌اسرائیل و به قتل رساندن آنان است. به‌کارگیری فعل مضارع «تقتلون» نیز به منظور به تصویر کشیدن و حاضر نمودن دوباره عمل ناپسندیده «قتل» در مقابل دیدگان مخاطبین می‌باشد، با این تفاوت که در آیه قبل (مانده/۷۰)، از صیغه غایب، یعنی «یقتلون» استفاده شده، حال آنکه در این آیه، صیغه مخاطب، یعنی «تقتلون» آمده است، که این امر خود علاوه بر تصویرسازی مجدد در زمان حال، بر استمرار این عمل نیز اشاره دارد. به عبارت دیگر، صیغه مخاطب در فعل «تقتلون» به این نکته اشاره دارد که عمل قتل انبیا در میان قوم یهود از گذشته تا زمان حاضر استمرار داشته است. گویی که این انگیزه و گرایش به قتل پیامبران، از اجداد و نیاکان آنان به نوادگان و نسل‌های کنونی ایشان سرایت پیدا کرده، از این رو قرآن کریم از تعبیر «تقتلون» استفاده نموده است. گروهی از آنان پیامبران را دروغ انگاشته و به آنان نسبت دروغ دادند، و گروهی دیگر به قتل آنان پرداختند که اکنون نیز این عمل در میان آنان ادامه دارد؛ یعنی گروهی از شما نیز در حال حاضر قصد قتل پیامبر اسلام ﷺ را دارید. (ابوحیان اندلسی، ۱/۴۸۳)

اما در آیه اول که از صیغه غایب «یقتلون» استفاده شده، تنها تصویرسازی «قتل» مراد است؛ چرا که این عمل به مخاطبین زمان نزول نسبت داده نشده، بلکه فاعل آن در واقع به همان آبا و اجدادشان بازمی‌گردد. اما در آیه دوم همچنان که بیان

شد، علاوه بر تصویرسازی «قتل»، از آنجا که فاعل آن قوم یهود زمان نزول آیه می‌باشند، نسبت دادن این عمل به آنان نیز مراد آیه است.

اما آیه سوم در این خصوص، آیه مبارکه ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/۹۱) است. در این آیه نیز فعل مضارع «تَقْتُلُونَ» مخالف با مقتضای سیاق آیه آمده است؛ چرا که در ادامه آیه قید زمان «مِنْ قَبْلُ» که بر گذشته دلالت دارد، زمان فعل را به گذشته بازگردانده است. از این رو فعل «تَقْتُلُونَ» اساساً بر زمان گذشته دلالت دارد. یعنی «قتل» انبیا در گذشته اتفاق افتاده است. اما قرآن کریم نوادگان بنی اسرائیل را که در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زندگی می‌کنند، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ»؛ حال آنکه چنانکه گفته شد، قتل در زمان گذشته و از سوی اجداد آنان سر زده است.

این گونه تعبیر ناشی از بلاغت قرآن کریم است. به طوری که فعل «تَقْتُلُونَ» از سویی صحنه‌های گذشته قتل انبیا در میان بنی اسرائیل را در زمان حاضر به تصویر می‌کشد، و از سوی دیگر، استمرار این حادثه را در زمان حاضر نیز بیان می‌دارد و به این نکته اشاره می‌کند که شما نیز از همان نسل و دودمان هستید و دنباله‌رو نیاکان خود می‌باشید.

اما قید «مِنْ قَبْلُ» در این آیه دارای دو دلالت و معناست. اول اینکه زمان حقیقی فعل «قتل» را که گذشته است، نشان می‌دهد؛ یعنی فعل «تَقْتُلُونَ» را از دلالت صرفی (حال و آینده) به دلالت سیاقی و بافتی آن (گذشته) برمی‌گرداند. و دلالت دوم آن، بیان این امر است که به قتل رساندن پیامبران در گذشته و در حق پیامبران پیشین بوده است. اما در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز نخواهید توانست او را به قتل رسانید؛ چرا که الله تعالی حافظ و پاسدار اوست؛ یعنی شما در گذشته پیامبران خدا را می‌کشید، اما اکنون خیر! (بیضاوی، ۹۳/۱)

بنابراین در این آیه ابتدا فعل «تَقْتُلُونَ» به تصویرسازی قبیح عمل آنان و استمرار آن اشاره دارد، سپس قید «مِنْ قَبْلُ» پاسخی است به نیت شوم ایشان و بیان محال بودن اینکه بتوانند پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز به قتل برسانند.

با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فعل «يُقْتَلُونَ» - به صیغه غایب - بر تصویر دوباره به قتل رساندن انبیای بنی‌اسرائیل جهت بیان شدت قبح عملشان دلالت دارد، و فعل «تَقْتُلُونَ» - به صیغه مخاطب - علاوه بر اینکه بر تصویرسازی و بیان کراهت عملشان دلالت دارد، به استمرار و تجدد عمل «قتل» توسط فرزندان و نوادگان در زمان رسول الله ﷺ نیز اشاره می‌کند، و قید «مِنْ قَبْلُ» آنان را از این عمل بسیار قبیح ناامید کرده و محال بودن آن را گوشزد می‌نماید. این جایگزینی‌ها، گوشه‌ای از بلاغت و اعجاز بیانی قرآن کریم را به تصویر می‌کشد که چگونه با تصرف در زمان افعال و جابه‌جایی در به‌کارگیری آنها، به بیان مقاصد و اهداف خود می‌پردازد.

گاهی نیز فعل مضارع منفی جانشین فعل ماضی منفی می‌شود که در این صورت، تأکید نفی را افاده می‌کند و نه تصویرسازی آن رخداد و حادثه که در مضارع مثبت شاهد آن هستیم. ابن جنی در این باره می‌گوید:

«در عبارتی همچون «لم یقم زید» از فعل مضارع استفاده شده است، هرچند که معنای آن ماضی است. دلیل آن نیز به مقدم بودن مضارع بر ماضی باز می‌گردد. به این اعتبار که اصل در حوادث و افعال، معدوم بودن آنها و سپس اتفاق افتادنشان در آینده است. بنابراین مضارع به دلیل اینکه هنوز اتفاق نیفتاده، معدوم است. اما ماضی اتفاق افتاده و پایان پذیرفته است. از این رو اگر مضارع که از این حیث اصل است نفی شود، بالطبع ماضی که فرع می‌باشد، به نفی اولی‌تر است.» (ابن جنی، ۱۰۵/۳)

که با این حساب، در این نوع نفی، تأکید وجود دارد. با توجه به این نکته می‌توان به راز جایگزینی فعل مضارع منفی به جای ماضی منفی در آیه مبارکه ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ (مؤمنون/۷۶) پی برد. بر اساس سیاق موجود انتظار می‌رفت که این آیه به عبارت «وما تضرعوا» ختم شود. دلیل این جایگزینی را شاید بتوان در این نکته دانست که تعبیر از خضوع به واژه «تضرع»، حالتی بالاتر از تعبیر به «استکانه» را نشان می‌دهد؛ چرا که «تضرع» بیانگر نوعی از تلاش و کوشش و پناه بردن به سوی خداوند متعال است. و نفی «استکانه» که در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارد، بالطبع تأکیدی است بر

نفی کوچک‌ترین «تضرع» از جانب آنان که مرتبه‌ای بالاتر از «استکانه» را دارا می‌باشد. به همین جهت نیز سیاق آیه از ماضی منفی به مضارع منفی گردش داشته است، چرا که مضارع منفی بار تأکیدی بیشتری را نسبت به ماضی منفی دارد. ابن عاشور در این باره می‌گوید:

«به‌کارگیری صیغه مضارع در فعل «تَضَرَّعُونَ» بر تجدد نفی تضرع دلالت دارد. و «تجدد نفی» به معنای تکرار و استمرار آن می‌باشد که نوعی تأکید است. گویی که سیاق عبارت بیانگر تعبیر «ما تضرعوا، و ما تضرعوا، و ما تضرعوا...» می‌باشد و در نتیجه از تعبیر «وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» استفاده شده است.» (ابن عاشور، ۱۰۱/۱۸)

آلوسی نیز مقصود از جانشینی فعل مضارع به جای فعل ماضی در این آیه را چنین شرح می‌دهد:

«در بیان مفهوم تضرع از فعل مضارع استفاده شده تا استمرار و دوام افاده شود، و منظور از استمرار و دوام، دوام نفی است و نه نفی دوام.» (آلوسی، ۵۶/۱۸)

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که فعل مضارع «وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» بر خلاف انتظار و اقتضای سیاق آیه، جایگزین فعل ماضی «ما تضرعوا» شده تا بر نفی کوچک‌ترین حالت تضرع آنان تأکید کند. به طوری که اگر از تعبیر «ما تضرعوا» استفاده می‌شد، گویی این معنا به مخاطبین القا می‌شد که آنان جهت رفع بلا و عذاب تضرع داشته‌اند، اما آنچنان که باید و شاید، تضرع نکرده‌اند.

گاهی نیز جایگزینی فعل مضارع به جای فعل ماضی بر تجدد و استمرار فعل در طول زمان دلالت دارد، و آن هنگامی است که فعل مضارع بر عملی دلالت کند که در زمان حال یا آینده اتفاق می‌افتد؛ یعنی نوع دوم از جایگزینی فعل مضارع به جای فعل ماضی. مانند آیه شریفه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد/۲۸)، که در آن فعل مضارع «تَطْمَئِنُّ» بر تجدد و استمرار اطمینان و آرامش دلالت دارد، و اینکه هیچ شک و تردیدی در این امر راه ندارد (ابن عاشور، ۱۳۸/۱۳). و اگر بر اساس روند و سیاق آیه از فعل ماضی «اطمأنت» استفاده می‌شد، هرگز چنین معنایی از آن قابل برداشت نبود. اما قرآن کریم در این آیه به زیبایی و هنرمندی هرچه تمام‌تر، این نکته را گوشزد می‌کند که اهل ایمان،

و لیزد) متضمن معنای دعا می‌شدند. اما در آیه از دو فعل مختلف (امر و مضارع) استفاده شده تا نشان دهد که مراد از فعل امر «فَلْيَمْدُدْ»، خبر است و نه انشا. زمخشری می‌گوید:

«فعل «يَزِيدُ» بر موضع و مفهوم فعل «فَلْيَمْدُدْ» معطوف است. چرا که فعل «فَلْيَمْدُدْ» به جای «خبر» آمده است، که تقدیر آن «و من كان في الضلالة مدّاً و يمد له الرحمن و يزيد» می‌باشد. در این صورت میان افعال موجود هماهنگی وجود خواهد داشت. از این رو فعل امر که دلالت بر طلب و انشا دارد، در موضع خبر آمده است؛ یعنی در لفظ دلالت بر طلب، اما در معنا دلالت بر خبر دارد. این جایگزینی ساختار انشایی به جای ساختار خبری جهت بیان مبالغه در تأکید وقوع آن فعل است، گویی که تحقق و وقوع آن امری است لازم و اجتناب ناپذیر.» (زمخشری، ۳/۳۸)

حالت پنجم: جایگزینی فعل امر به جای فعل ماضی

در این حالت فعل ماضی بیانگر وجود جمله خبری است و فعل امر بر وجود جمله طلبی دلالت دارد. و جایگزینی جمله طلبی یا انشایی به جای جمله خبری دارای نکته و دلالت بلاغی خاصی است. مانند آیه مبارکه ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ (اعراف/۲۹). در این آیه فعل امر «أَقِيمُوا» جایگزین فعل ماضی شده است که اگر آیه بر اساس مقتضای ظاهر عبارت نازل می‌شد، چنین بود: «أمر ربی بالقسط و أمرکم أن تقیموا وجوهکم».

جهت پی بردن به بلاغت این جایگزینی باید آیه قبل را نیز در نظر داشت که در آن از کفار چنین سخن گفته شده است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اعراف/۲۸) که در آن، کفار امر ناروایی را به خداوند نسبت داده‌اند و در آیه ۲۹، پاسخ به این نسبت ناروا داده شده است.

در این آیه دستور به عدل و داد با ساختار خبری آمده است، هر چند که متضمن معنای انشا و طلب است؛ یعنی عبارت «أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» به معنای «أقسطوا»

می‌باشد. اما این مفهوم به صیغه فعل امر نیامده، بلکه ساختاری خبری به خود گرفته و به جای تعبیر «قل أقسطوا و أقیموا»، از عبارت «قُلْ أَمْرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أُقِيمُوا» استفاده شده است.

دکتر «اسامه البحیری» دلیل این جایگزینی را چنین بیان می‌کند که فعل ماضی در «أَمْرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» نشان می‌دهد که این امر، مسأله‌ای است قدیمی و ازلی که خداوند آن را به یک زمان و یا یک مکان و گروه خاصی از انسان‌ها محدود نکرده است، بلکه «الله» تعالی نه تنها انسان، بلکه تمام موجودات و هستی را به عدل و قسط دستور داده است. و اگر از تعبیر «و أقسطوا» استفاده می‌شد، این معنا را به ذهن متبادر می‌کرد که این امر تنها متوجه افراد خاصی می‌شود. از این رو فعل «أَمْرَ» مسلوب و مجرد از زمان است و به طور مطلق بر دستور به اقامه عدل دلالت دارد (بحیری، ۳۲۴/). سپس از فعل ماضی به فعل امر عدول شده است تا بر وجوب طلب فعل، یعنی اقامه نماز در زمان حال و آینده دلالت کند و توجه خاص مخاطبان را نسبت به امر نماز، جلب و مورد تأکید قرار دهد؛ چرا که نماز یکی از فریضه‌های مؤکد خداوند نسبت به بندگانش است. (ابن اثیر، ۱۹۳/۲)

در برخی موارد نیز جایگزینی فعل امر به جای فعل ماضی بر سرعت تحقق فعل دلالت دارد. از جمله آیات مبارکه ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آغْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (بقره/۶۵-۶۶) که در آن، خداوند بنی اسرائیل را خطاب قرار داده است. همچنان که ملاحظه می‌شود، افعال موجود در این آیه (عَلَّمْتُمْ - آغْتَدُوا - قُلْنَا - جَعَلْنَا) نشان از زمان گذشته دارند. پس زمان حاکم بر سیاق این آیات زمان گذشته است. اما در فعل «كُونُوا» از فعل ماضی به فعل امر عدول شده است، چرا که در فعل امر «كُونُوا قِرَدَةً»، توجه مخاطب به این تغییر و جایگزینی جلب می‌شود و این عبارت به نقطه عطف و تمرکز این آیات مبدل می‌گردد، که همان تبدیل شدن آنان به میمون‌ها و بوزینگان پست و مطرود می‌باشد. این جایگزینی فعل امر به جای فعل ماضی در این آیات، بر سرعت تحقق این فعل دلالت دارد که آیه مبارکه ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس/۸۲) نیز تأکیدی است بر قدرت الهی در این باب.



از این رو در کاربرد فعل امر «کُونُوا» بر حصول و سرعت وقوع فعل تأکید شده است که در شکل ماضی آن، یعنی «فَجَعَلْنَاهُمْ قَرْدَةً خَاسِئِينَ»، این دلالت وجود ندارد؛ چرا که فعل امر در این آیه شدت غضب الهی و سرعت و قوت حصول آن را نشان می‌دهد.

ابو حیان اندلسی در تفسیر این آیه می‌گوید:

«فعل «کُونُوا» فعل امر از مصدر «کون» است که البته بر امر حقیقی دلالت ندارد. به طوری که این تغییر و دگرگونی در اجساد و ذوات آنها رخ نمی‌دهد، بلکه متوجه صفات و خلقیات آنان است. و منظور از فعل امر، نشان دادن سرعت تغییر صفت و اخلاق آنان می‌باشد. مانند آیه مبارکه ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس/۸۲) که به مجرد اراده الهی، این امر محقق می‌گردد.» (ابو حیان اندلسی، ۱/۳۹۶)

گاهی نیز جایگزینی فعل امر به جای فعل ماضی علاوه بر اشاره بر سرعت حدوث فعل، جهت تبیین کیفیت وقوع فعل نیز به کار می‌رود. مانند آیه مبارکه ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (بقره/۲۴۳). در این آیه سخن از فعلی است که در گذشته اتفاق افتاده است. بر همین اساس نیز می‌بایست طبق مقتضای ظاهر آیه، از عبارت «فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» استفاده می‌شد، اما از فعل ماضی به فعل امر «مُوتُوا» عدول شده تا این نکته را به مخاطبان گوشزد کند که مرگ با سرعت و قدرتی تمام، آنان را در یک لحظه در بر گرفته؛ به طوری که هیچ کس از آن نجات پیدا نکرده است. و اگر از تعبیر «فَأَمَاتَهُمُ» استفاده می‌شد، این معنا و دلالت منتقل نمی‌شد و فقط این مسأله مورد اشاره قرار می‌گرفت که آنها مُردند. زمخشری می‌گوید:

«اگر سؤال شود که معنا و دلالت عبارت «فَقَالَ لَهُمُ مَاتُوا» چیست، در پاسخ می‌گوییم که یعنی «آنها را به کام مرگ کشاند» و این معنا و مفهوم با تعبیر «موتوا» آمده تا نشان دهد که آنان مانند یک نفر، به امر و اراده الهی دچار مرگ شدند که این نوع مرگ غیر طبیعی است؛ گویی آنان به چیزی امر شده‌اند و بدون امتناع و توقف، از آن دستور پیروی کرده‌اند.» (زمخشری، ۱/۲۹۰)

حالت ششم: جایگزینی فعل امر به جای فعل مضارع

گاهی فعل امر جایگزین فعل مضارع می‌شود تا بر وجود تفاوت میان دو فعل مذکور در عبارت (مضارع و امر) دلالت کند. مانند آیات مبارکه ﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ * إِنَّ نَقُولُ إِلَّا اِعْتِرَاقَ بَعْضِ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿هود/۵۳-۵۴﴾ که در آن سخن از حضرت هود علیه السلام و قومش است.

در این آیات ابتدا فعل «أشهد» به صورت مضارع آمده، سپس از فعل امر «اشهدوا» استفاده شده است. فاعل فعل نخست حضرت هود علیه السلام، و فاعل فعل دوم، قوم حضرت هود می‌باشد که بر اساس اقتضای ظاهر آیه، می‌بایست به صورت «و أشهدکم» به کار می‌رفت.

این جایگزینی بیانگر وجود تفاوت و فاصله زیاد میان شهادت حضرت هود علیه السلام و شهادت قومش است. شهادت حضرت هود علیه السلام که خداوند متعال را به شهادت می‌گیرد، شهادتی است صحیح، ثابت و برخاسته از اعتقاد و یقین. ولی شهادت گرفتن قوم وی حقیقی نیست، بلکه از روی تمسخر و استهزا و جهت تحقیر آنان است (زمخشری، ۲/۴۰۳). به همین خاطر از فعل امر «اشهدوا» استفاده شده تا به فاصله زیاد بین دو طرف اشاره کند. در یک سو حضرت هود علیه السلام قرار دارد که امرش باید اطاعت شود، و در سوی دیگر قوم وی که حقیر هستند و باید از امر هود علیه السلام اطاعت کنند.

گاهی نیز فعل امر جایگزین فعل مضارع می‌گردد تا نشان دهد که از فعل مضارع مذکور در کلام، معنای امر مقصود و مراد است. مانند آیه مبارکه ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره/۱۵۵). در این آیه ابتدا از فعل مضارع «لَنَبْلُوَنَّكُمْ» استفاده شده، و در ادامه از فعل امر «بَشِّرِ». در حالی که طبق سیاق ظاهر آیه، می‌بایست فعل «لَنُبَشِّرَنَّ» به کار برده می‌شد. به اعتقاد آلوسی، عطف «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» به «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» از قبیل عطف مضمون به مضمون است؛ یعنی ابتلا و آزمایش امری است محقق و لازم، همین طور بشارت. اما بشارت در مورد کسانی است که صبر پیشه کنند (آلوسی، ۱/۴۲۰).

بر این اساس معنای فعل «بَشَّرَ» به فعل «لَنْبَلُوَنَّكُمْ» عطف داده شده است. اما به نظر می‌رسد که در فعل مضارع «لَنْبَلُوَنَّكُمْ» معنای انشایی وجود دارد، یعنی طلب صبر بر بلا؛ چرا که منظور از بیان این فعل، در نهایت طلب صبر بر ابتلا و آزمایش است. اما به جای عبارت «فاصبروا» از فعل «لَنْبَلُوَنَّكُمْ» استفاده شده تا این امر مورد تأکید قرار گیرد و رغبت و عزم و اراده مخاطبان را نسبت به صبر و شکیبایی در برابر آزمایش‌های الهی برانگیزد.

همین طور در آیه مبارکه ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾ (مریم/۴۶). در این آیه نیز از فعل مضارع «لَأَرْجُمَنَّكَ» به فعل امر «اهْجُرْنِي» - به جای فعل «لأهجرنک» - عدول شده است. برخی از مفسرین این جایگزینی را چنین تفسیر کرده‌اند که فعل امر «اهْجُرْنِي» معطوف به فعل محذوفی است که «لَأَرْجُمَنَّكَ» بر آن دلالت دارد. یعنی «فاحذرني و اهجرني»؛ چرا که «لَأَرْجُمَنَّكَ» بر تهدید و ارباب دلالت دارد (زمخشری، ۲۰/۳؛ ابن عطیه، ۱۸/۴). بنابراین «لَأَرْجُمَنَّكَ» در معنا بر انشا دلالت دارد و منظور از آن، برحذر داشتن حضرت ابراهیم علیه السلام از عیب‌جویی خدایان واهی آنان است؛ گویی که به او گفته شده: «اگر از بدگویی خدایان ما دست برنمی‌داری، پس مراقب خودت باش که ...!».

نتیجه و پیشنهاد

«اصل جایگزینی» یکی از اصول و ساختارهای پرکاربرد و مهم در متن قرآن کریم است که حتی می‌توان آن را به عنوان یکی از مظاهر اعجاز بیانی آیات قرآن نیز به شمار آورد. «اصل جایگزینی» در سطوح و ساختارهای مختلفی از آیات الهی مانند ساختار آوایی، ساختار نحوی، ساختار بلاغی، ساختار معجمی و ساختار صرفی و در میان انواع سه‌گانه کلمه، یعنی اسم، فعل و حرف، قابل بررسی و تحقیق است. در این تحقیق یکی از موارد مطرح در ساختار صرفی آیات قرآنی، یعنی اصل جایگزینی افعال مورد بررسی قرار گرفت و تلاش شد تا دلالات و جنبه‌های بلاغی این پدیده زبانی بیان شود.

در مجموع می‌توان چنین بیان کرد که هرگونه تغییر و جابه‌جایی در سطح الفاظ موجب تغییر در معنا می‌گردد. به عبارت صحیح‌تر، تغییر در معنا موجب می‌گردد تا

به دنبال آن، الفاظ نیز دچار تغییر شوند تا از این طریق، مخاطب به معنای مقصود رهنمون شود.

گاهی این تغییر و جابه‌جایی را در سطح زمان بندی افعال قرآنی می‌بینیم. بدین شکل که هر یک از افعال ماضی، مضارع و یا امر، جایگزین دیگری می‌گردد تا معنا و مفهوم خاص را به مخاطب القا کند. حالت‌های مختلف این جایگزینی در شش مورد قابل تصور و بررسی است که به تفصیل در مورد هر یک از آنها سخن به میان آمد و به مهم‌ترین دلالت‌های بلاغی و معنایی این جایگزینی‌ها اشاره شد. از جمله تأکید بر وقوع فعل و یا در نظر داشتن زمان صرفی و زمان نحوی یا ترکیبی یا سیاقی فعل، و یا گسترش معنای فعل در تمام زمان‌ها، و همین‌طور تصویرسازی فعلی که در زمان گذشته اتفاق افتاده و یا قرار است در زمان آینده به وقوع بپیوندد، که همگی بر اساس ارتباط میان روساخت و ژرف‌ساخت فعل بر اساس بافت کلام قابل استنباط می‌باشد.

اما فراتر از این نگاه می‌توان گفت قرآن حکیم با تغییر و جابه‌جایی در زمان افعال، به تغییر درک ما از برخی مفاهیم و پدیده‌ها که رفته رفته به عادت تبدیل شده، پرداخته و در پی القای اغراضی چون رهاسازی انسان از قید زمان و تصویرسازی ملموس و محسوس - به ویژه از قیامت و حوادث آن - انسان را به گونه‌ای به نزدیک بودن آن متنه سازد. قرآن زمان‌های مختلف را به گونه‌ای در هم می‌آمیزد که از این رهگذر، صحنه‌هایی آکنده از جلوه‌های شگفت و الهام‌بخش را در معرض دید همگان قرار دهد.

در پایان پیشنهاد می‌شود «اصل جایگزینی» در سطح هر یک از ساختارهای نحوی، بلاغی، آوایی، معجمی و نیز صرفی که در این مقاله به جزئی از آن پرداخته شد، به طور مستقل و جداگانه طی مقالات و نوشتارهایی مورد بررسی قرار گیرد تا از ره آورد آن، بتوان به دقایق و ظرایف و لطایف جدیدی از آیات وحی رسید و به بخشی از اسرار و شگفتی‌های بی‌شمار آن پی برد.

پی‌نوشت:

۱- با توجه به مطالب بیان شده، نمی‌توان این دو عبارت را یکسان دانست. عبارت اول که در آن فعل شرط «ماضی» آمده، نشانگر رغبت گوینده در محقق شدن فعل شرط است. اما عبارت دوم تنها شرط محض را بیان می‌کند و فی نفسه رغبت و تشویق متکلم در انجام و اتفاق افتادن فعل شرط را بیان نمی‌کند.

منابع و مآخذ:

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، شهاب الدین؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن اثیر، ضیاء الدین؛ المثل السائر، مصر، دار نهضة مصر، بی تا.
۴. ابن جنی، ابوالفتح عثمان؛ الخصائص، مصر، هیئة المصریة للکتاب، ۱۹۹۸م.
۵. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی جا، مؤسسه التاریخ، بی تا.
۶. ابن عطیة، ابومحمد؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ق.
۷. اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف؛ البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۸. احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲ش.
۹. استرآبادی، محمد بن الحسن؛ شرح الکافیة فی النحو، قاهره، عالم الکتب، ۲۰۰۰م.
۱۰. بحیری، أسامة؛ تحولات البنية فی البلاغة العربیة، مصر، دار الحضارة، بی تا.
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۲. حسان، تمام؛ اللغة العربیة معناها و مبناها، بی جا، دار الثقافة، ۱۹۹۴م.
۱۳. زجاجی، ابوالقاسم؛ الايضاح فی علل النحو، بیروت، دار النفائس، ۱۹۷۹م.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر؛ الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷م.
۱۵. ساقی، فاضل مصطفی؛ أقسام الکلام العربی، من حیث الشكل و الوظیفة، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۹۷۷م.
۱۶. سامرائی، فاضل صالح؛ معانی النحو، اردن، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.

۱۷. سکاکی، ابویعقوب؛ مفتاح العلوم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۹م.
۱۸. سیبویه، ابوبشر؛ الکتب، قم، نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۴ق.
۱۹. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ همع الهوامع، بی‌جا، مؤسسه الرساله، ۱۹۸۷م.
۲۰. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸ش.
۲۱. صفوی، کوروش؛ از زبان شناسی به ادبیات، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۳ش.
۲۲. طبل، حسن؛ أسلوب الالتفات فی البلاغیة القرآنیة، بی‌جا، بی‌نا، ۱۹۹۰م.
۲۳. عکبری، عبدالله بن الحسین؛ التبیان فی اعراب القرآن، عمان - ریاض، بیت الأفكار الدولیة، بی‌تا.
۲۴. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۵. فراء، یحیی بن زیاد؛ معانی القرآن، مصر، دار المصریة للتألیف و الترجمة، بی‌تا.
۲۶. قرشی، علی اکبر؛ قاموس القرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۵۴ش.
۲۷. کرد زعفرانلو، کامبوزیا و سادات فیضی، مریم؛ «بررسی زمان واقعی و زمان دستوری در قرآن مجید بر اساس رویکردی زبان شناختی»، مجله اسلام پژوهی، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
۲۸. مطلبی، مالک؛ الزمن و اللغة، مصر، هیئة المصریة للکتاب، ۱۹۸۶م.
۲۹. هنداوی، عبدالحمید احمد؛ الاعجاز الصرفی فی القرآن، بی‌جا، عالم الکتب الحدیث، ۱۴۲۹ق.